بسم الله الرحمن الرحيم

# مقدمه

خط سير مباحث ما روي مواردي ازجمله علوم محرم و مستحب و مكروه و واجب و اقسام علوم و علوم واجب و محرم به لحاظ تعلم آن‌ها است موارد ديگری ازجمله تفكر در اموری يا تعلم آن‌ها كه به آن توصيه شده یا منع از آن شده را عرض می‌كنيم خط سير آينده بحث که يك مقدار با روال كتاب علم و حكمت جلو می‌رويم آداب تعلم است كه ما ينبغي و ما لاينبغي را در تعلم آورده است اين فصل را در همين كتاب تنظيم كرده هفته آينده یا سال آينده ادامه می‌دهیم که آداب تعلم ما ينبغي و ما لاينبغي در آن كتاب روي روالي جلو رفته است؛ البته بحث خيلي پيچيده نيست مبحث بعدی حكم تعليم و انواع تعلیم است اين دو محور عمده را در پيش داريم.

علاوه بر مواردي كه ترغيب يا ردعي از پاره‌ای از علوم و تعلم آن‌ها شده بود، مواردي هم داريم كه به‌عنوان تفكر تحريض... یا منع شده است كه اين موارد را هم بايد بررسي كنيم.

سؤال: ؟

جواب: بله دليل داريم اگر بخواهيد بحث می‌كنيم حد و حدود قضيه مهم است يك مقدار تأكيد می‌كنند عامه خیلی روي آن تأكيد دارد هم روايت آن‌ها و هم روايت خودمان را بايد ببينيم.

# نکته: مفهوم حفظ

يك نكته‌ای هم كه مورد بحث است اين است كه در اربعين حديث هم داريم که حفظ دو معنا دارد:

* يكي حفظ به معنای حافظه؛
* یکی حفظ به معنای نگهداري است و در معنا دو احتمال هست.

سؤال: ؟

جواب: اگر حفظ نگهداري باشد می‌خواهيد اولويت يا تنقيح مناط بگویید که بايد جهات مختلف آن را سنجيد باید دید اين تنقيح مناط يا اولويت تمام می‌شود يا نه؟ من مقداري ترديد داشتم باب اين بحث را باز كردم همان روزهاي اول می‌شد این عناوین را داد و گفت که خط سير عناوين ما اين است؛ منتهي چون براي من هم روشن نبود این کار را نکردم. مقداری تردید داشتم که در بحث ما تعلم است چه تعلم و چه حديث، ولي عناوين كتابت، نشر، حفظي كه شما می‌گوييد همه این‌ها در مورد قرآن و حديث هست و روی آن بحث نكرديم و نهايي نكردم كه در ذيل بحث تعلم بياوريم به ذهنم بود كه این‌ها را بعد از تعليم بگوییم كه نشر و این‌ها بيشتر به تعليم می‌خورد ولي حفظ و قرائت بيشتر با تعلم سازگار است.

# موارد توصیه و منع

مواردي داريم كه توصيه به تعلم يا تفكر با عناويني مثل معرفت یا تفکر شده یا منع شده كه به ترتيب عرض می‌كنيم.

## «التفکر فی الله»

يك مورد كه موضوع بحث امروز هست «**التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ**» است كه در پاره‌ای از روايات منع شده است اينكه در آيات خدا، نشانه‌های خدا، اوصاف خدا بیندیشید در آيات قرآن و روايات داریم اما در تعدادي از روايات كه شمار آن اندك نيست و بين آن‌ها روايات صحيح و معتبری هست ما از «**التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ**» یا «**في ذات الله**» منع شديم درواقع يك نوع انديشه ورزي در ذات خدا كه در بحث تعلم ربط دارد از آن منع شده‌ایم.

### بررسی بحث

در این دو نكته جاي بحث نيست:

1. يك نكته این‌که تفكر در آيات خدا و عظمت خدا كه از طريق آيات خدا می‌آيد مورد ترغيب است و خوب و ارزشمند است؛
2. يك مورد ديگر هم در آن ترديدي نيست تفکر در اثبات وجود خدا و اصل وجود و اصل ذات خدا و اوصاف خدا ترديدي نيست كه ما در حد استدلال و برهان آوردن به آن توصيه شديم.

اصلاً مبناي دين این است كه بر اوصاف خدا و وجوب خدا و «**معرفت الله**» استدلال بكنيم؛ و عنوان معرفت خدا و عرفان رب و این‌ها چيزي است كه در روايات آمده است پس در اصل وجوب معرفت خدا به‌عنوان يك وجوب عقلي كه اگر در شرع هم آمده، ارشادي است و در وجوب **معرفت الله** هيچ ترديدي نيست و این‌که **معرفت الله** به حدي كه واجب است ممكن است؛ يعني از طريق استدلال عقلي ممكن هست و ما به آن ترغيب شديم و همین‌طور تفكر در آيات خدا از حيث ارتباطي كه با خدا دارد و انسان را به عظمت خدا واقف می‌كند در آن هم ممدوح و مستحسن است، در اين دو سه مطلب ترديدي نيست.

اما در برابر اين بحث‌ها رواياتي داريم كه با عناوين مختلفي از «**التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ**» یا «**كلام في الله**» منع كرده است و روايات مشهور و معتبری بین آن‌ها هست و از دیرباز محل سخن بين متكلمين و محدثين بوده كه اين روايات می‌خواهند چه بگويند، از باب اينكه اين روايات یک بعد فقهي دارند و می‌خواهد در عالم انديشه ورزي انسان منعي بگذارد و با مباحث تعليم و تعلم ربط دارد، اينجا متعرض می‌شويم.

### استدلال به روایات

روايات اين باب در وسائل جلد 11 كتاب امربه‌معروف و نهي از منكر ابواب امرونهی باب 23 صفحه 452 مرحوم صاحب وسائل يك باب با عنوان باب «**عدم جواز الكلام في ذات الله والتفكر في ذلك الخصوم في الدين والكلام و غير الكلام الائمه**» باز كرده كه 32 و 33 روايت آورده در اصول كافي جلد اول در بحث در یکی از ابواب «**معرفة الله**» در فهرست همين عنوان را آورده كه «**عدم جواز الكلام فی ذات الله و تفکر فیه**» در وافي هم جلد اول آمده رواياتي هم كه اينجا هست عمده از كافي است تعدادي هم از توحيد مرحوم صدوق است ولي منبع عمده روايات اين بحث كافي جلد اول باب «**التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ**» در بحث «**معرفة الله**» است و يك منبع هم توحيد صدوق است كه در این چاپ صفحه 460 و 470 به بعد است كه آدرس را پايين هم دارد، تعداد اندکی از روايات از بعضي از منابع مثل محاسن برقی و مجالس و این‌ها هم آمده است. عمده اين دو منبع است.

### روايت بن ابي عمير

بعضي از روايات وسائل را می‌خوانيم ببينيم نكته چيست؟ و چه بايد كرد؟ مثلاً اولين روايت محمد بن يعقوب كليني عن محمد بن يحيي عن احمد بن محمد عن عبد ابي عمير عن عبدالله بن حجار عن سليمان بن خالد اين سند درست است و در كافي است در محاسن برقی سند آن متقن‌تر است في المحاسن **عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّه‏ (ع)** از امام صادق است كه **«إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ أَنَّ إِلى‏ رَبِّكَ الْمُنْتَهى‏ - فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا‏**» يك نوع تأویلی شده که معناي ظاهري «**وَ أَنَّ إِلى‏ رَبِّكَ الْمُنْتَهى**»[[1]](#footnote-1) مثلاً، «ا**ليه ترجعون**» یا «**اليه المعاد**» است «**إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون‏»**(بقره/156) منتهی تأویلی برده شده كه «**كم له في النظيرفي الروايات**» به اينكه اين طور معنا شده است «**فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا‏**» سخن و بحث كه به خدا رسيد توقف كنيد، در باب خدا سخن نگوييد، فكر نكنيد.

### روایت محمد بن مسلم

به‌عنوان نمونه روايت دوم دارد كه ظاهراً عن علي بن ابراهيم عن ابي عيوب بن انصاري عن محمد بن مسلم قال قال اباعبدالله (ع): باز از امام صادق (ع) فرمود: «**يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ النَّاسَ لَايَزَالُ بِهِمُ الْمَنْطِق**‏» يعني در گفتار آزادند «**حَتّى‏ يَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ ذلِكَ، فَقُولُوا: لَاإِلهَ إِلَّا اللَّه‏»**[[2]](#footnote-2) ديگر توفق كنيد روايات معتبر دارد به تک‌تک آن‌ها دقت نمی‌كنيم مگر اينكه بخواهیم جایی به‌خصوص به روايات تمسك بكنيم.

### روايت ابی عبیده

روايت 3 هم سند معتبري دارد و روايت مفصلي است می‌گويد: «**إِنَّهُ كَانَ فِيمَا مَضَى قَوْمٌ تَرَكُوا عِلْمَ مَا وُكِّلُوا بِهِ وَ طَلَبُوا عِلْمَ مَا كُفُوه‏**» چيزهايي كه بايد انجام بدهند رها كرده بودند و آنهايي كه نبايد در علم انجام دهند، دنبال آن رفتند «**حَتَّى انْتَهَى الْكَلَامُ بِهِمْ إِلَى اللَّهِ**» تا وقتي به خدا رسيدند، «**فَتَحَيَّرُوا**»[[3]](#footnote-3) و در ادامه دارد كه اين منشأ تحير می‌شود.

### روایت محمد بن مسلم

روايت چهارم سند بسيار خوبي دارد عن بن خالد عن محمد بن حميد عن محمد بن مسلم از امام باقر (ع) است فرمودند: «**إِيَّاكُمْ وَ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ وَ لَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ فَانْظُرُوا إِلَى عِظَمِ خَلْقِهِ**».[[4]](#footnote-4)

### روایت حسین بن میاح

روايت پنجم كه سند معتبر ندارد دارد «**مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ»**[[5]](#footnote-5)

### روایت ابی بصیر

روايت هفتم دارد كه امام باقر (ع) فرمودند سند هم معتبر است؛ «**تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزْدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحَيُّراً**»[[6]](#footnote-6) كه منشأ تحير می‌شود.

### روایت يونس بن يعقوب

روايت دهم كه بد نيست توضيحي راجع به آن بدهیم، روايت مرسله است ولي به‌هرحال عن علي بن ابراهيم عن ذكره عن يونس بن يعقوب دارد كه به امام صادق عرض كردم «**جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنِ الْكَلَامِ وَ تَقُولُ وَيْلٌ لِأَصْحَابِ الْكَلَام**‏» و منظور شما چیست؟ حضرت فرمودند: «**إِنَّمَا قُلْتُ وَيْلٌ لَهُمْ إِنْ تَرَكُوا مَا أَقُولُ: وَ ذَهَبُوا إِلَى مَا يُرِيدُونَ**»[[7]](#footnote-7) حضرت می‌خواهد بفرمايد كه من از كلام مطلقاً منع نكردم اگر همراه من نباشند و از ما نگيرند آن‌ها را منع كردم. بعضي فكر كرده‌اند که منظور از «**تَنْهَى عَنِ الْكَلَامِ**» علم كلام است؛ يك احتمال هم اينكه كلام كه می‌گوييم يعني «**الْكَلَامَ فِي اللَّهِ**». به احتمال قوي احتمال دوم منظور است و معلوم نيست آن وقت هم اصطلاح كلام به اين معنا اصلاً رواج پيدا كرده باشد.

### و روایت ...

* روايت يازدهم دارد «**إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّه‏**»[[8]](#footnote-8)
* روايت سيزده دارد «**تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ**»[[9]](#footnote-9).
* روايت ديگر دارد كه خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ مَا جَمَعَكُمْ براي چه اينجا جمع شده‌ايد گفتند «**خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ مَا جَمَعَكُمْ قَالُوا اجْتَمَعْنَا نَذْكُرُ رَبَّنَا وَ نَتَفَكَّرُ فِي عَظَمَتِهِ قَالَ لَنْ تُدْرِكُوا التَّفَكُّرَ فِي عَظَمَتِهِ**»[[10]](#footnote-10)
* روايت 22 دارد «**يَهْلِكُ أَصْحَابُ الْكَلَامِ وَ يَنْجُو الْمُسَلِّمُونَ- إِنَّ الْمُسَلِّمِينَ هُمُ النُّجَبَاءُ**»[[11]](#footnote-11) اصحاب كلام كه **كلام في الله** باشد. اين تعدادی از روايات بود كه اينجا‌ آمده است.

ارتباط روایات با بحث معرفة الله

در اينكه مضمون و مفهوم اين روايات چیست و چه نسبتي با بحث **معرفت الله** پيدا می‌كند ديدگاههاي مختلفي هست:

1. يك ديدگاه كه گمان می‌كنم براي مرحوم فيض باشد در تعليقه وافي جلد اول در عنوان همين بحث ايشان اين روايات را بر افراد عادي و معمولي حمل كرده كه توانايي فكر و انديشه ندارند و افتادن آن‌ها در اين وادي حساس به‌اصطلاح فلسفي و عقلي منشأ ضلالت و تحير آن‌ها می‌شود، اين يك ديدگاه است كه بعضي داشته‌اند و در وافي هم اشاره شده است درواقع این‌ها به‌عنوان يك قضيه حقيقيه كه خصوصيتي در بحث «**التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ**» باشد نيست، «**التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ**» یعني مباحث عقلي و فلسفي و اين روايات ناظر به افراد متوسط و ضعيف هست که توانایی‌های فكر زیادی ندارند، اين يك احتمال است.

سؤال: ؟

جواب: اين شاهد جمعي ندارد آن‌ها می‌گويند «**دعوا التفكر في الله**» ناظر به افراد عادي است، جواب این است که اولاً: شاهدي ندارد و اطلاقات دارد؛ ثانياً: رواياتي اين را رد مي‌كند که روايت 26 باب است. علاوه بر اينكه شاهدی نداريم و درواقع خلاف اصول معمولي ما است كه اصل اين است كه «**دعو التفكر**» كه می‌گويد يا «**لا تتفكر في الله**» كه می‌گويد اصل این است كه اين يك قضيه حقيقيه كليه هست و مال همه هست علاوه بر اين شاهدی برخلاف آن داريم.

### روایت محمد بن عیسی

روايت 26 دارد **عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى،** مرحوم صدوق از پدرشان، از سعد بن عبدالله عن محمد بن عيسي، محمد بن عيسي بن يقطيني است كه محل بحث است و ما قبول داريم؛ يعني قابل تصحيح است **قَالَ**: «**قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيِّ بْنِ هِلَالٍ عَنِ الرَّجُلِ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ**» می‌گويد آقاي علي بن هلال در نامه‌ای كه نوشته بود عن الرجل هم منظور ابی الحسن است كه امام كاظم (ع) هست؛ روي علي بن هلال بحث هست البته اينجا مشكلي نيست براي اينكه شخص محمد بن عيسي می‌گويد من در آن نامه خواندم و مطمئن بوده كه اين سؤال شده و می‌دانست که جواب هم جواب حضرت است البته در مكاتبات هميشه کمی گير هست ولي قابل تصحيح است و اشكالي ندارد؛ يعني اباالحسن (ع)، از امام كاظم سؤال شده «**أَنَّهُ رُوِيَ عَنْ آبَائِكَ ع أَنَّهُمْ نَهَوْا عَنِ الْكَلَامِ فِي الدِّينِ فَتَأَوَّلَ مَوَالِيكَ الْمُتَكَلِّمُون‏**»[[12]](#footnote-12) مواليك، دوستداران تو، می‌گويد عده‌ای اين را تأويل بردند «**بِأَنَّهُ إِنَّمَا نَهَى مَنْ لَا يُحْسِنُ أَنْ يَتَكَلَّمَ فِيهِ» «فَإِنَّ إِثْمَهُ أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِه»**‏ كه از كلام در دين منع كرده، اين منع مربوط به كساني است كه واقف و محيط بر مسائل نيستند «**فَأَمَّا مَنْ يُحْسِنُ أَنْ يَتَكَلَّمَ فَلَمْ يَنْهَهُ»** آن را نهي نكرده خودشان اینطور جمع كردند و گفتند منظور از رواياتي كه منع كرده افراد غير محسن است، به عارف كامل محسن می‌گويند «**فَهَلْ ذَلِكَ كَمَا تَأَوَّلُوا أَمْ لَا**» آيا اين تأويل درست است يا نه؟ «**فَكَتَبَ ع الْمُحْسِنُ وَ غَيْرُ الْمُحْسِنِ لَا يَتَكَلَّمْ فِيهِ»** چه کسی كه خوب می‌داند چه آدم ناوارد، «**لايَتَكَلَّمَ فِيهِ فَإِنَّ إِثْمَهُ أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِه**‏»[[13]](#footnote-13) گناه اين تفكر و تكلم از سود آن بيشتر است اين روایت می‌گويد كه حضرت اينطور معنا كردند که اطلاق دارد و همه را می‌گيرد.

اشکال و جواب

مشكلي كه قابل حل است این است که شاید كسي بگويد كه تكلم در دين كلي است و بحث ما نيست؛ ولي اين اشكال نيست براي اينكه قدر متيقن **«تکلم في الدين تكلم في ذات الله**» است. البته موارد ديگر هم داريم مثلاً تفكر در قضا و قدر يا بدا که اگر این‌ها را هم بگيرد بالاخره قدر متيقن تكلم در كلام في الدين با رواياتي كه در «**كلام في الله**» آمده است آن را می‌گيرد. اينکه بگوییم این مخصوص متوسطين است و افراد قوي را نمی‌گيرد اين هم روی اصول تمام نيست، چون تا آنجا كه من در روايات دقت کردم -كه جامع‌تر هم همین‌جا است- هیچ‌کدام از روايات شاهدي ندارد كه اين خطاب به یك دسته خاصي است، همه مطلق و كلي است علاوه بر اين می‌شود گفت اين روايات درواقع اين توجیه را دفع می‌كند.

سؤال: ؟

جواب: چرا مطلق است اين مثل اين است كه گفته نماز بخوانيد، نمازخواندن مال کسانی است كه خيلي به مقام و اصل و فنا نرسيدند مال آدم‌های عادي است اصل هم اين است كه نماز لازم نباشد اينكه آمده گفته نماز بخوان اين مال غير واصل است،‌آدم واصل كه نماز ندارد، اطلاق دارد درست است اصل اباحه است ولي اين اطلاق مقدم بر آن اصل است می‌گويد «**لَا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزْدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحَيُّراً**»[[14]](#footnote-14) اين نمی‌شود.

روايت می‌گويد كه سؤال كرده است قدر متيقن كلام في الدين «**كلام في الله**» است، در مفهوم عام باشد می‌گوييم قدر متيقن آن اين است، چيزهاي ديگر هم ممكن است بگيرد.

تكلم اينجا به معناي تفكر و انديشه كردن است «إ**ِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّه**» «**التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ**» یعني همين، يعني تكلمي كه بخواهد درباره ذات خدا صحبت بكند، شاهدي كه ممكن است براي صاحب وافي و فيض بياورند ممكن است همان باشد كه وقتي می‌گويند «**لَا يَزْدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحَيُّراً**» اين تحير مال يك عده خاصي است ولي به‌هرحال اين هم درست نيست كلي می‌گويد «**لَا يَزْدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحَيُّراً**».

توصيه می‌كنم شرح اصول كافي مرحوم ملاصدرا ببينيد.

1. طريق ديگر اين است كه بگوييم كه اين منع از تفكر يا «**تكلم في الله**» مقيد به مواردي است كه بخواهند بدون تمسك به ائمه معصومين و اهتداء به هدايت آن‌ها حركت بكنند، اگر خود او جدا فكر و تكلم بكند و در پرتو آن حركت نكند اشكال دارد؛ يعني اينكه می‌گويد: «**الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزْدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحَيُّراً»** يا «**لا تتفكروا في الله**» یا «**إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّه**» یعني تفكر مستقل في الاهل البيت از عارفان و عالمان به امور. مثلاً اگر بگوييم «**تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ**» یعني جداي از ما تكلم در باب خدا نكنيد شاهدي كه می‌شود براي آن آورد روايت 10 هست كه سند آن مرسله است ولي می‌تواند شاهدي بر اين بشود كه «**جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنِ الْكَلَامِ وَ تَقُولُ وَيْلٌ لِأَصْحَابِ الْكَلَام**» كه آنهايي كه در باب خدا صحبت می‌كنند و فكر می‌كنند؛ فقال اباعبدالله (ع): «**إِنَّمَا قُلْتُ وَيْلٌ لَهُمْ إِنْ تَرَكُوا مَا أَقُولُ: وَ ذَهَبُوا إِلَى مَا يُرِيدُونَ.**»[[15]](#footnote-15) واي بر آن‌ها اگر گفته‌ايم كه ما را رها بكنند و بروند به طرفي كه خودشان می‌خواهند و به دنبال عقل خودشان حركت بكنند والا در پرتو هدايت ما و با تمسك به گفته ما منعي ندارد يعني در محدوده‌ای كه ما وارد شده‌ايم منعي ندارد.

### روایت فضیل بن عثمان

روايت 18 «**دَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَتَكَلَّمُونَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ فَقَالَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَظِّمُوا اللَّهَ وَ لَا تَقُولُوا مَا لَا نَقُولُ فَإِنَّكُمْ إِنْ قُلْتُمْ وَ قُلْنَا مِتُّمْ وَ مِتْنَا ثُمَّ بَعَثَكُمُ اللَّهُ وَ بَعَثَنَا فَكُنْتُمْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ وَ كُنَّا**.»[[16]](#footnote-16) پس از ما جدا هستيد و ديگر راه رستگاري نداريد كه **«لَا تَقُولُوا مَا لَا نَقُولُ**» جداي از ما كه باشيد به جايي نمی‌رسيد. البته اين دو روايت كه بدون شاهد می‌آيد هر دو روايت ضعيفي است اگر به خاطر ضعف این‌ها نتوانيم به این‌ها تمسك كنيم روايت ديگري هست كه مطلق است و شاهد می‌خواهيم دست از اطلاق برداريم و اطلاق هم می‌گويد: «**إِيَّاكُمْ وَ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تَيْها**».

پس اولاً: شاهد روايت ضعيف است؛

ثانياً: اگر بر فرض اين وجه را هم بپذيريم اصل يك حدي از تفكر را بدون اهل بيت را منع كرده یعني يك منع فی‌الجمله‌ای اينجا داريم و يك نوع تفكر مستقل که کسی مستقل در باب خدا تفكر بكند، منع شده است. اين هم يك راه ديگر كه اين مشكل و دشواري در آن هست.

سؤال: ؟

جواب: قيد آن را توضيح می‌دهد این احتمال هست و نمی‌شود منع كرد گر چه ظاهر اين است كه همان موضوعي كه آنجا منع شده می‌گويد منظور اين است كه طبق آنچه ما می‌گوييم تفكر بكنيد، مفروض اولي اين است كه در همان تفكر في الله هم همراه ما باشيد نمی‌گويد: «**التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ**» نداريم به شما راه داديم می‌گويد همان‌جایی كه گفتيد نه؛ منظورتان چيست؟ می‌گويد منظور ما ما اقول است؛ يعني همراه ما جلو بياييد، عيبي ندارد؛ ولي جدا بشويد اشكال دارد، منع مشروط به اين است كه «**الی ما يريدون**» حركت كنند نه اینکه به طرف ما بيايند؛ يعني در همان **«التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ**» تفصیل می‌دهد.

سؤال: ؟

جواب: اينجا منع را می‌گويد؛ می‌گويد منع ما این‌طوری است نه آن طوري، می‌گويد شما مستقل عمل نكنيد همراه ما باشيد، اگر وارد خدا و صفات خدا می‌شويد از ما جدا نشويد، ببينيد ما به كدام سمت می‌رويم، چطور حركت می‌كنيم، شما هم به آن سمت حركت كنيد.

1. اين هم يك وجه ديگري است كه اينجا هست. وجه ديگر -كه فكر می‌كنم جاي ديگري با آن مواجه شده‌ام- اين است که حكم تكليفي در باب اين روايات نيست، بلکه ارشاد به یك واقعيت است و ما حكم تكليفي در باب «**التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ**» و این‌ها نداريم؛ فقط می‌گويد: «**الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزْدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحَيُّراً**» بيان يك واقعيت است و حكمي از اين استفاده نمی‌شود و ارشاد محض است. کاری به این ندارد که محتوای روایت چه می‌گوید، فقط می‌گوید اینجا حکم نیست. جواب اين است كه در لسان‌های نهی‌ای اصل اين است كه حكم است، اگر بخواهیم ارشاد محض بكنيم، يا بايد دور و تسلسلي لازم بيايد يا آن‌قدر قوي باشد كه اصلاً به ذهن نيايد و از نظر برهاني يا فهم عرف مانعی باشد. براي اينكه یك حكم شرعي باشد، می‌گوييم فقط يك حكم عقلي است و دو وجهي كه سابق می‌گفتيم هیچ‌کدام اينجا نيست و مانعي ندارد كه منع باشد؛ «**إِيَّاكُمْ وَ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ**» یا «**لا تكلم في الله**» همه این‌ها به ظاهر نهي مولوي است و اصالت مولويه در اينجا جاري است و مشكلي نداريم.

سؤال: ؟

جواب: اين جواب در قسيم آن‌ها نيست منتهي می‌خواهد بگويد حكم شرعي ندارد، نهي دارد «**ما تكلموا في الله**» آنچه قبلاً می‌گفتيم كه اگر نهي نباشد و صرفاً بيان يك مفسده دنيوي باشد مثل تحير و این‌ها، از این، حكمی بيرون نمی‌آمد ولي چون رواياتي داريم كه نهي دارد، نهي كه داشته باشد و بيان يك مفسده دنيوي داشته باشد، می‌گويند این‌ها حكمت است نه اينكه قرينه بشود كه آن حكم نيست؛ يعني اصل اين است كه مولوي است و حكم است و اين ديگر علت نيست بلکه حكمت است ولي اگر صرف بيان مفسده باشد، حكم درست نمی‌شود. اين روال طبيعي آن است.

سؤال: ؟

جواب: بعضي روايات دارد كه «**الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزْدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحَيُّراً**» آن فقط يك روايت را ديده و می‌گويد بيان يك مفسده است و يك امر دنيوي است و حكمی از آن بیرون نمی‌آيد، منتهي جواب اين است كه یك روايت نداريم؛ نهي داريم و روايت متعدد، وقتي نهي بود آن وقت حكمت می‌شود.

### جمع‌بندی اولیه

قطعاً اين روايات اصل **«معرفت الله**» را منع نمی‌كند چون اصل معرفت خدا حكم عقلي است و شرع هم كاملاً آن را تأييد كرده است و نمی‌شود آن را كنار گذاشت. اینکه بگوييم شناخت خدا واجب نيست، این برخلاف همه اديان می‌شود؛

* اول بايد اين نكته را بگوييم که قطعاً اين روايات نبايد طوري معنا شود كه مخالفت با اصل معرفت خدا باشد، چيزي كه مبناي همه اديان است؛ اين معنا را كنار بگذاريد اگر كسي بخواهد این‌طور معنا بكند مخالفت با ضرورت اديان است نه دين اسلام، اين را به‌عنوان مقدمه بايد بپذيريم و كنار بگذاريم، اين احتمال در باب این‌ها داده نمی‌شود از این‌که می‌گذريم احتمالاتي داده شده كه بحث می‌كنيم.
* وجهي كه می‌شود براي اين مسئله گفت اين است -كه به حرف‌های فلاسفه و این‌ها نزديك می‌شويم- كه درواقع اين تفكر و تكلم در ذات خدا كه گفته شده به دليل اين است كه منظور از «**التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ**» اين است كه کسی بخواهد به كنه ذات پي ببرد.

### اصل در بحث

اصل اين است كه استدلال براي ذات خدا یا براي صفات خدا منعي ندارد؛ اين منع، منع از اين است كه کسی بخواهد كنه ذات را بفهمد و می‌گويد اين كار را نكنيد براي اينكه نمی‌شود احاطه پيدا كرد؛ اینکه کسی ذات را دقيق بفهمد آن‌طور كه می‌تواند ماهيات را اكتناه بكند؛ درواقع مباني فلسفي و این‌ها می‌شود به دليل اينكه خداوند داراي ماهيت نيست، يا اگر ماهيت هم داشته باشد، -بنا بر آن‌هايي كه می‌گويند ماهيت دارد مثل فخر رازي و این‌ها- ماهيت «**مجهوله الكنه**» است به‌خصوص با آن نظري كه می‌گويد، ماهيت ندارد، اصلاً اتصال ما با حقيقت ذات ممكن نيست براي اينكه اكتناه و احاطه ممكن نيست. اين يك چيز غیرممکن است و نمی‌شود به غیرممکن تكليف تعلق بگيرد؛ منتهي اينجا وقتي تكليف به غیرممکني تعلق می‌گيرد می‌گويد تلاش نكنيد كه اكتناه بكنيد، اكتناه ممكن نيست. اين نهی‌ها نهی از تلاش براي اكتناه است می‌گويد در مقدمات نرويد، خودتان را بند اين بحث نكنيد، نهي، نهي شرعي است منتهي به مقدمات می‌خورد، چون اصل امر ميسر نمی‌شود كه بگوييم اكتناه نكنيم، نمی‌شود كه اكتناه بكنند مثل اينكه بگوييم به آسمان نپر، وقتي چيزي نمی‌شود، نهي به آن تعلق نمی‌گيرد، تكليف ما لا يطاق است. پس منظور همان اكتناه است و نمی‌شود از اكتناه نهي كرد. اين نهي تعلق مقدمات آن را می‌گيرد؛ يعني درصدد اكتناه برآمدن، خيال اكتناه داشتن، وجوه ديگري است كه اينجا آمده است. اين وجه دو تقرير و تقريب دارد؛ يك تقرير فيلسوفانه دارد كه همان بحث ذات و اكتناه ذات به آن است، همين روي مباني عرفاني خيلي قشنگ‌تر جا می‌گيرد، چون در مباني عرفاني می‌گويند ما يك مقام غير مطلق و هويت مطلقه‌ای داريم كه آنجا لا يكتنه، لا يحد و عنقا شكار كس نشود دام باز گير، اين همان مقام عن غائی است، ذات و صفاتي كه در فلسفه می‌گويند این‌ها همه تجليات است آن مقام مقامی است كه فقط با سلب تحصيلي می‌توانيم راجع به آن سخن بگوييم كه وارد بحث عرفاني آن نمی‌شوم از شاهكارهاي عرفان ما همین‌جاست كه خيلي جالب است به‌هرحال آن مقام عن غائی هويت مطلقه، غير مطلق و مقامي كه به هيچ نحو در دسترس قرار نمی‌گيرد. پس «**تفكر في ذات الله**» منظور تفكر استدلالي كه آدم دليل بياورد كه خدا هست، خدا اين اوصاف را دارد در حدي كه در خود روايات هم آمده، نيست «**تفكر في ذات الله**» با قرينه‌ای كه می‌گويد «**لَا يَزْدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحَيُّراً**» يا به آنجا كه رسيديد نمی‌توانيد جلوتر برويد، يا آن روايت «**لن تدركوا**» این‌ها همه نشان دهند مقام ذات به آن معناي فلسفي يا عرفاني است كه در باب آن فقط با سلب تحصیلی می‌توانيم سخن بگوييم كه معمولاً فلاسفه و عرفا اين روايت را حمل بر اين معنا می‌كنند؛ و اين هم يك احتمال است كه تا حدي با اعتبارات و با عناوين و شواهدي كه در خود روايت هست قابل‌قبول‌تر است.

1. يك احتمال هم داده شده است كه منظور از منع‌ها، منع از وسواس است؛ يعني اينكه کسی در بحث‏هاي معرفت خدا بیفتد و خود را در وسواس‌ها بیاندازد، پیچ‌وخم‌ها و پیچ‌وتاب‌هایی كه فكر كند و برود و برگردد و این روایات می‌گويد خيلي خودت را در وسوسه‌ها نينداز -كه در بعضي روايات ديگر هم داريم كه وسوسه نباشد- كه حمل بر صرف وسوسه هم خلاف ظواهر این‌ها است براي اينكه دارد «**والتفكر في الله**» كه موجب تحير می‌شود ‌اين به‌صرف آن وسوسه نمی‌خورد، ظاهراً احتمال قبلي قوي‌تر است. اين چند احتمالي است كه در اين روايات آمده است و به نظر می‌آيد كه هماني كه فلاسفه و عرفا می‌گويند در معناي اين روايات مناسب‌تر است. والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار.

1. **- وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 194.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- الكافي (ط - دارالحديث)، ج‏1، ص: 232.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 194.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 195.** [↑](#footnote-ref-4)
5. **- وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 195.** [↑](#footnote-ref-5)
6. **- وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 196.** [↑](#footnote-ref-6)
7. **- وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 197.** [↑](#footnote-ref-7)
8. **- الهدايا لشيعة أئمة الهدى (شرح أصول الكافي للمجذوب التبريزي)، ج‏2، ص: 111.** [↑](#footnote-ref-8)
9. **- وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 196.** [↑](#footnote-ref-9)
10. **- وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 198.** [↑](#footnote-ref-10)
11. **- وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 200.** [↑](#footnote-ref-11)
12. **- وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 201.** [↑](#footnote-ref-12)
13. **- همان.** [↑](#footnote-ref-13)
14. **- وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 196.** [↑](#footnote-ref-14)
15. - وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 197. [↑](#footnote-ref-15)
16. - وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 199. [↑](#footnote-ref-16)